



Power relations and the doctrine of The Responsibility to Protect; A case study of The Hamas-Israel 2023 Conflict

Morteza Esmaeili*

Abstract

The doctrine of the Responsibility to Protect (R2P) emerged in response to the weaknesses of international law in addressing human security concerns. It is rooted in the concepts of "human security" and "humanitarian intervention." The post-Cold War era saw a shift in international relations, with the rise of non-state actors, international institutions, and intra-state conflicts. This context led to debates surrounding humanitarian intervention, specifically the use of force by one state against another to protect civilians. The concept of "right to intervene" evolved into "responsibility to protect," and the traditional view of sovereignty as control transformed into sovereignty as responsibility. These developments culminated in the adoption of the R2P doctrine between 2000 and 2005.

Despite ongoing discussions about its effectiveness and legitimacy, the R2P doctrine offers a potential legal framework for international responses to civilian suffering. This study examines the 2023 conflict between Hamas and Israel through the lens of R2P. Although the doctrine has an explicit legal basis, the United Nations Security Council (UNSC) did not invoke it in support of the Gazan population. This research investigates why the UNSC failed to utilize R2P in the recent Gaza crisis.

Main research question: Why was the UNSC unable to resort to the R2P doctrine in the recent Gaza crisis? Why did the UN fail to take any effective action based on R2P to support the people of Gaza?

How to Cite: Esmaeili, M. (2024). Power relations and the doctrine of The Responsibility to Protect; A case study of The Hamas-Israel 2023 Conflict, *Journal of Legal Studies*, 16(1), 43-74.

* Assistant Professor, Department of Political Sciences, Faculty of Law and Political Sciences, Shiraz University, Iran. Email: esmaeili2017@shirazu.ac.ir.

Secondary research question: Does the R2P doctrine provide a sufficient legal basis for an international response (by the UNSC) to support civilians in the Gaza Strip?

The study hypothesizes that power relations and the mechanisms governing the international system hindered the UNSC's use of R2P in the case of Gaza.

The research suggests that the hierarchical power structure within the UN, particularly the veto power, played a significant role. The United States' instrumental use of the UN to maximize its power, interventions, and regional interests in the Middle East, coupled with its strong support for Israel, rendered the R2P doctrine ineffective in the Gaza crisis.

Theoretical Framework

This research employs aggressive realism theory and adopts a descriptive-explanatory approach. The study argues that despite the legal basis for applying R2P to support the Gazan population following the 2023 conflict, the question remained: which state was responsible for protecting Gazan civilians, and why did they fail to uphold this responsibility? The research then examines the relevance of the R2P doctrine in the context of the UN's role.

Findings

The research confirms the hypothesis that power relations and the mechanisms governing the international system impeded the UNSC's use of R2P for the residents of Gaza. The findings suggest that the hierarchical power structure within the UN, particularly the veto power, along with the United States' instrumental use of the UN and its unwavering support for Israel, contributed to the ineffectiveness of the R2P doctrine in the recent Gaza crisis.

The United States, seeking to maximize its power and ensure its own security in the aftermath of the 2023 Hamas-Israel conflict, resorted to "backpassing" responsibility to its regional partner, Israel. This strategy aimed to maintain control over the crisis and prevent other major powers and regional actors from gaining influence.

The strategic alliance between the US and Israel, along with the US's commitment to supporting Israel as its regional partner within the Middle East's "backpassing" system, aimed to maximize US power against competitors and uphold the existing international order and power structure within international organizations like the UN. These factors ultimately led the UN Security Council to disregard and fail to implement the R2P doctrine in support of the Gazan people, despite the clear legal basis for its application. As long as current conditions persist and power relations continue to overshadow the R2P doctrine, we risk witnessing the further marginalization of this doctrine on the altar of US patronage of Israel.

Keywords: Hamas-Israel 2023 Conflict, Power Relations, Responsibility to Protect (R2P), United States of America, Patronage

Article Type: Research Article

مناسبات قدرت و دکترین مسئولیت حمایت؛ مطالعه موردی مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل

مرتضی اسمعیلی*

چکیده

با توجه به موارد گسترده و فاحش نقض حقوق بین‌المللی بشردوستانه مردم غزه در نتیجه مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل و وجود زمینه حقوقی لازم برای کاربست دکترین مسئولیت حمایت در دفاع از ساکنان این منطقه، تاکنون هیچ اقدام عملی مؤثری بر مبنای طرح مذکور از سوی سازمان ملل متحد در حمایت از مردم غزه صورت نگرفته است. بر این اساس سؤال اصلی پژوهش این است که علیرغم مبنای قانونی صریح، علت عدم تحقق دکترین مسئولیت حمایت در بحران ۲۰۲۳ غزه چیست؟ فرضیه مورد ارزیابی بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی، به این صورت مفصل‌بندی شده است که مناسبات و سازوکارهای قدرت حاکم بر روابط بین‌الملل، باعث عدم امکان توسل به دکترین مسئولیت حمایت از سوی سازمان ملل متحد در قبال ساکنان غزه شده است. یافته‌های این پژوهش که بر اساس رویکرد توصیفی - تبیینی حاصل آمده است، نشان می‌دهند که تسری ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در نظام بین‌الملل به درون سازمان ملل متحد به‌ویژه در پرتو حق وتو، استفاده ابزاری ایالات متحده آمریکا از سازمان ملل متحد به‌منظور بیشینه‌سازی قدرت و مداخلات و منافع منطقه‌ای آن در خاورمیانه و حمایتگری این کشور نسبت به اسرائیل منجر به ناکارآمدی و عدم تحقق دکترین مسئولیت

* استادیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، بخش علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

Email: esmaeili2017@shirazu.ac.ir.

حمایت در مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل شده است.

واژگان کلیدی: حماس، فلسطین، اسرائیل، دکترین مسئولیت حمایت، ایالات متحده آمریکا.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی.

سرآغاز

دکترین مسئولیت حمایت در بستر تاریخ متولد شده و تکامل یافته است. این دکترین که در واکنش به ضعف، شکنندگی و عدم برخورداری حقوق بین‌الملل از ضمانت اجراهای مؤثر در تعامل و تقابل با سیاست بین‌الملل تئوریزه شده است، به لحاظ نظری بر مفاهیم «امنیت انسانی»^۱ - تعریف موسع و چندبعدی از مقوله امنیت- و «مداخله بشردوستانه»^۲ استوار است. با تمرکز بر ابعاد انسانی امنیت و در پرتو اقدام‌های محور اسلو - اتاوا و تشکیل «شبکه امنیت انسانی» (Paris, 2001: 87)، حمایت از افراد در برابر تأثیرات جنگ و فقر شدید، نه تنها به مثابه موضوعی اخلاقی، بلکه به عنوان یک اولویت کلیدی برای دولت و امنیت بین‌الملل نگریسته شد (Griffith, Callaghan & Roach, 2008: 147). از طرف دیگر تغییر شرایط و فضای روابط بین‌الملل در دوران بعد از جنگ سرد از رهگذر پیدایش و گسترش بازیگران غیردولتی و سازمان‌های مردم‌نهاد و گسترش نهادهای بین‌المللی و همچنین پیدایش مسائل امنیتی نوین به‌ویژه گسترش درگیری‌های نظامی درون‌دولتی در مقابل درگیری‌های بین‌دولتی، پیدایش مفهوم مداخله بشردوستانه به معنای «استفاده از زور توسط یک دولت علیه دولت دیگر به منظور حمایت از جان و آزادی اتباع دولت دیگر که نمی‌تواند یا نمی‌خواهد رأساً کاری انجام دهد» (Boleslaw Boczek, 1996: 490) و مجادلات نظری گوناگون حول آن را موجب شد. اهمیت ابعاد انسانی امنیت و پیدایش مفهوم مداخله بشردوستانه و شکل‌گیری

1. Human Security

2. Humanitarian Intervention

دوگانه معماگونه سیاست و حقوق بین‌الملل از سوی و تغییر مفهوم «حق مداخله» به «مسئولیت حمایت بین‌المللی»^۱ و تلقی سنتی «حاکمیت به‌مثابه تسلط»^۲ به «حاکمیت به‌مثابه مسئولیت»^۳ از سوی دیگر؛ باعث طرح و تصویب دکترین مسئولیت حمایت در بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ شد (Zamani & Noori, 2012: 294-299).

علیرغم دیدگاه‌های مختلف در خصوص کارآمدی یا مشروعیت ذاتی مسئولیت حمایت و همچنین انتقادهای متعدد نسبت به مصادیق کاربست آن، جنایت اسرائیل در حمله به غزه پیرو مخاصمه ۷ اکتبر ۲۰۲۳ از زوایای مختلف حقوقی قابل بررسی است. یکی از زوایای مهم حقوقی مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل، عدم تحقق دکترین مسئولیت حمایت سازمان ملل متحد در حمایت از مردم غزه است.

در این راستا، علیرغم مبنای قانونی صریح، عدم تحقق دکترین مسئولیت حمایت در مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل و عدم رخداد هرگونه اقدام عملی مؤثر بر مبنای طرح مذکور از سوی سازمان ملل متحد در حمایت از مردم غزه، پرسشی است که این پژوهش با هدف پاسخ به آن نگارش شده است. همچنین تلاش شده است تا در آغاز برخورداری دکترین مسئولیت حمایت از مبانی حقوقی لازم جهت واکنش بین‌المللی (سازمان ملل متحد) در حمایت از ساکنان غیرنظامی باریکه غزه به‌مثابه سؤال فرعی به بوته بررسی گذاشته شود. به‌منظور پاسخ به این پرسش، فرضیه مورد ارزیابی بدین‌صورت مفصل‌بندی شده است که مناسبات و سازوکارهای قدرت حاکم بر نظام بین‌الملل باعث عدم امکان توسل به دکترین مسئولیت حمایت از سوی سازمان ملل متحد در قبال ساکنان غزه شده است.

در مفصل‌بندی محتوای این مقاله، ابتدا چارچوب نظری به کار گرفته شده تشریح می‌شود، سپس به بررسی و احصا دولت مسئول در مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل به‌منظور اثبات برخورداری دکترین مسئولیت حمایت از مبانی حقوقی لازم جهت

-
1. Responsibility to Protect (R2P) or (RtoP)
 2. Sovereignty as Control
 3. Sovereignty as Responsibility

کاربست در مخاصمه پیش گفته پرداخته خواهد شد و در انتها چرایی عدم تحقق دکترین مسئولیت حمایت در بحران اخیر غزه و عدم رخداد هرگونه اقدام عملی مؤثر بر مبنای طرح مذکور از سوی سازمان ملل متحد بر مبنای فرضیه پژوهش بررسی می‌شود.

۱. چارچوب نظری: رئالیسم تهاجمی

با عنایت به تأثیر مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل بر ترتیبات امنیتی منطقه خاورمیانه، رویکرد نظری مقاله حاضر بر مبنای واقع‌گرایی تهاجمی است. این نظریه معتقد است آنارشی، دولت‌ها را وادار می‌سازد، قدرت یا نفوذ نسبی خود را به حداکثر برسانند. امنیت و بقا در درون نظام بین‌الملل هرگز قطعی نیست و دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود، امنیت خویش را به حداکثر برسانند (Jafarinezhad & Modabadi, 2014: 209). رئالیست‌های تهاجمی تفکرات غالب درباره روابط بین قدرت‌های بزرگ را به چالش کشیده و ضمن تأکید بر رفتار قدرت‌های بزرگ این نکته را مدنظر دارند که قدرت‌های بزرگ در سیاست بین‌الملل به دنبال فرصت‌هایی هستند تا قدرت خود را در برابر دیگر رقبای خود فزونی بخشند. مرشایمر در تبیین مفهوم قدرت معتقد است که از نظر رئالیست‌ها، محاسبه قدرت عمیقاً با طرز فکر دولت‌ها ارتباط می‌یابد (Mearsheimer, 2009: 63). «رئالیسم تهاجمی»^۱ و «رئالیسم تدافعی»^۲ را نخستین بار جک اسنایدر^۳ در کتاب «افسانه‌های امپراتوری: سیاست داخلی و جاه‌طلبی بین‌المللی» به کار برد (Ajili & Rezaei, 2018: 165). رئالیست‌های تدافعی و تهاجمی معتقدند انگیزه‌های ناشی از سیستم بین‌الملل، باعث تشویق کشورها به ارتقا و حفظ امنیت خود از طریق کوشش برای حفظ و تقویت وضعیت موجود خواهد شد و بنابراین آن‌ها خواهان دستیابی به ارتقا امنیت از طریق افزایش قدرت نسبی خود هستند

1. Offensive realism
2. Defensive realism
3. Jack Snyder

به‌نوعی زاینده رئالیسم نئوکلاسیک است، عناصر و مفروضه‌هایی از واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی را درهم می‌آمیزد (Fathi, 2020: 823). جان مرشایمر معتقد است که در حوزه روابط بین‌الملل، دیدگاه بدبینانه رئالیست‌ها بر سه رویکرد اصلی متمرکز است: نخست رئالیست‌ها، دولت‌ها را کنشگران اصلی سیاست جهانی تلقی کرده و به دلیل نقش تعیین‌کننده رئالیست‌ها در شکل‌گیری سیاست بین‌المللی، تمرکز آن‌ها بر قدرت‌های بزرگ است. دوم رئالیست‌ها معتقدند عملکرد قدرت‌های بزرگ عمدتاً تحت تأثیر محیط خارجی و نه ویژگی‌های داخلی است و ساختار نظام بین‌الملل عمدتاً سیاست خارجی را شکل می‌دهد. سوم، رئالیست‌ها معتقدند ارزیابی قدرت بر تفکرات دولت‌ها تسلط دارد و دولت‌ها در میان خود برای قدرت رقابت می‌کنند (Asadi, 2010: 223). جان مرشایمر^۱ واضح نظریه رئالیسم تهاجمی معتقد است که کشورها در پرتو راهبردهایی چون موازنه‌سازی و احاله مسئولیت، تلاش می‌کنند ضمن حفظ و تأمین بقا و افزایش قدرت خود، از قدرت‌گیری مخالفان جلوگیری کرده و معارضین خود را تحت کنترل درآورند. مرشایمر با قبول مفروضات واقع‌گرایی، قدرت‌های بزرگ را دنباله‌روی چهار هدف یعنی تبدیل‌شدن به تنها هژمون منطقه‌ای جهان، کنترل بیشترین درصد ممکن از ثروت جهان، تسلط بر موازنه قوای زمینی در منطقه خود و دستیابی به تفوق هسته‌ای می‌داند. در این نظریه هدف دولت‌ها ایجاد استیلا و هژمونی از طریق بالا بردن قدرت است، به همین علت تلاش می‌کنند از ضریب اطمینان کافی برای بقای خود برخوردار شوند (Mearsheimer, 2011: 358).

مرشایمر چهار استراتژی جنگ، باج‌گیری، آتش‌بیاری معرکه و طعمه‌گذاری و تحریک برای فرسایش را برای هژمون منطقه‌ای در قبال هژمون‌های بالقوه منطقه پیشنهاد می‌دهد. همچنین چهار استراتژی برای حفظ وضع موجود شامل ایجاد و

1. John Mearsheimer

برقراری «موازنه»^۱، «ساکت سازی»^۲، «دنباله‌روی»^۳ و «احاله مسئولیت»^۴ را برای قدرت‌های بزرگ پیشنهاد می‌دهد (Abdkhodaei & Rahiminezhad, 2018:167). مفهوم «هژمون» به دو صورت هژمون بالقوه و بالفعل از جمله مقولات مهم در رئالیسم تهاجمی است. در این راستا چگونگی جلوگیری هژمون‌های منطقه‌ای از تسلط سایر قدرت‌های بزرگ بر مناطق دوردست بستگی به موازنه قوا در آن مناطق دارد. اگر قدرت تقریباً به‌طور مساوی مابین دولت‌های بزرگ تقسیم شده باشد و هیچ هژمون بالقوه‌ای در میان آن‌ها وجود نداشته باشد، آنگاه هژمون موجود در دوردست می‌تواند به‌راحتی و امنیت از هرگونه درگیری در آن مناطق دور بماند؛ اما اگر حتی یک هژمون بالقوه در منطقه‌ای دیگر به وجود آید، اولین گزینه موردنظر هژمون در دوردست، دور ماندن از درگیری‌ها و اجازه دادن به قدرت‌های بزرگ محلی برای کنترل و رفع بحران است. اگر قدرت‌های بزرگ محلی نتوانند تهدید را رفع کنند، هژمون دور از صحنه در موازنه علیه دشمن قرار خواهد گرفت (Mearsheimer, 2009:157).

با توجه به مطالب فوق‌الذکر، ایالات متحده آمریکا ضمن مغتنم شمردن منازعه اخیر به‌مثابه فرصتی جهت پیشینه‌سازی قدرت و تضمین بقا و امنیت خود، هم‌راستا با مناسبات و سازوکارهای قدرت حاکم بر روابط بین‌الملل، استراتژی‌های چهارگانه ایجاد و برقراری موازنه، ساکت‌سازی، دنباله‌روی و احاله مسئولیت با هدف ایجاد استیلا و هژمونی را در پیش گرفته و ضمن دور ماندن از درگیری، با احاله مسئولیت به شریک منطقه‌ای خود، تلاش می‌کند هم‌جهت با کنترل و رفع بحران، مانع قدرت‌یابی سایر قدرت‌های بزرگ و شرکا منطقه‌ای آنان شود. تسری ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در نظام بین‌الملل به درون سازمان ملل متحد در پرتو حق وتو، استفاده ابزاری از سازمان ملل متحد به‌منظور پیشینه‌سازی قدرت و حمایت از اسرائیل از جمله ابزارهای

-
1. Balance of power
 2. Appeasement
 3. Bandwagoning
 4. Back Passing

ایالات متحده آمریکا به منظور تحقق استراتژی‌های فوق به‌ویژه موازنه‌سازی و احاله مسئولیت است که منجر به ناکارآمدی و عدم تحقق دکترین مسئولیت حمایت سازمان ملل متحد در بحران اخیر غزه شده است.

۲. دولت مسئول و دکترین مسئولیت حمایت در مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل

در اجلاس سپتامبر ۲۰۰۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، موضوع مسئولیت حمایت برای نخستین بار در سازمان ملل مورد تأیید قرار گرفت و دولت‌ها با پذیرش مسئولیت حمایت از غیرنظامیان در برابر جرائم چهارگانه نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاک‌سازی قومی و جرائم علیه بشریت به توافقی بسیار مهم و اساسی دست یافتند (Dadandish, 2012: 174). این مسئولیت در سه بعد «پیشگیری»، «واکنش» و «بازسازی» است و در وهله اول به عهده دولت مسئول و در زمان ناتوانی یا عدم تمایل دولت مسئول بر عهده جامعه بین‌الملل قرار می‌گیرد که اعمال آن تنها از طریق شورای امنیت مشروع خواهد بود (Ghadery & Ghorbanniya, 2013: 200). سند پایانی اجلاس ۲۰۰۵ در بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ به موضوع مسئولیت حمایت پرداخته است. در بند ۱۳۸ به مسئولیت دولت‌ها در دفاع از اتباع خود در برابر نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاک‌سازی قومی و جرائم علیه بشریت و در بند ۱۳۹ نیز مسئولیت جامعه بین‌المللی در حفاظت از شهروندان یک کشور در برابر جرائم چهارگانه فوق از طریق ابزارهای مناسب دیپلماتیک، انسان‌دوستانه و همچنین موارد مسالمت‌آمیز طبق فصول ۶ و ۸ منشور ملل متحد تصریح شده است. همچنین شورای امنیت نقش مهمی در اجرای رکن دوم و سوم مسئولیت حمایت داراست. مفاد سند اجلاس ۲۰۰۵ مجمع عمومی، آمادگی جامعه جهانی را در خصوص واکنش جمعی از طریق شورای امنیت در صورت عدم موفقیت روش‌های مسالمت‌آمیز و همچنین عدم موفقیت مقامات ملی در حفاظت از مردم در برابر جرائم چهارگانه را بیان می‌کند و شورای امنیت این مهم را از طریق عملیات حفظ صلح با استناد به محافظت از مردم انجام می‌دهد (Babaei & Ebrahimi Erami, 2014).

148). دکترین مسئولیت حمایت و بند ۱۳۹ سند اجلاس سران در سال ۲۰۰۵، شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد را به‌عنوان مرجع ذیصلاح برای اعمال حمایت بین‌المللی در نظر گرفته‌اند. هرچند از جمله جنبه‌های منفی این سند، ناتوانی در تعیین یک معیار و ضابطه برای استفاده از نیروی نظامی است (Evans, 2008: 47-48).

علیرغم صراحت مفاد دکترین مسئولیت حمایت و ابتنای آن بر جرائم چهارگانه شناخته‌شده به‌عنوان قاعده آمره در حوزه حقوق بین‌الملل به‌مثابه ضمانت اجرای دکترین موصوف؛ اما به دلیل ویژگی‌های خاص مورد مطالعه در این پژوهش از حیث تحمیل درد و رنج تجاوز بر مردم غزه از جانب یک عنصر خارجی (اسرائیل) و نه یک دولت داخلی و نیز عدم اجماع بین گروه‌های مختلف فلسطینی در خصوص عدم شکل‌گیری مفهوم دولت واحد فلسطینی، در بدو امر بررسی و احصا انطباق یا عدم انطباق اصول دکترین مسئولیت حمایت بر مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل ضروری به نظر می‌رسد. لذا قبل از پرداختن به چرایی عدم تحقق دکترین فوق‌الذکر، پاسخ به این پرسش ضروری است که آیا دکترین مسئولیت حمایت از مبانی حقوقی لازم جهت واکنش بین‌المللی (شورای امنیت سازمان ملل متحد) در حمایت از ساکنان غزه به‌ویژه ساکنان غیرنظامی آن برخوردار است یا خیر؟ به‌عبارت‌دیگر آیا به لحاظ نظری، دکترین مسئولیت حمایت می‌تواند مبنای حقوقی مناسبی برای واکنش بین‌المللی به‌ویژه توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد در حمایت از مردم غزه و علیه اقدام‌های اسرائیل باشد؟ که در این میان شناسایی دولت مسئول در حمایت از ساکنان نوار غزه مهم‌ترین گام در پاسخ به این پرسش است.

گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها، «مسئولیت حمایت» را برآیند دو اصل اساسی می‌داند: اول، حاکمیت یک دولت به معنای مسئولیت آن دولت است و مسئولیت اولیه حمایت از اتباع یک دولت در درجه اول بر عهده همان دولت است و دوم، هنگامی که مردم یک کشور در نتیجه جنگ داخلی، شورش، سرکوب یا کوتاهی دولت از آسیب‌های جدی رنج می‌برند و دولت نمی‌خواهد یا نمی‌تواند جلوی

این آسیب‌ها را بگیرد یا آن‌ها را رفع کند، اصل «عدم‌مداخله» به نفع «مسئولیت بین‌المللی برای مداخله» رها خواهد شد (ICISS Report, 2001: 11). لذا زمانی که یک دولت نخواهد یا نتواند ایفای مسئولیت کند، «مسئولیت حمایت» ثانویه بر عهده جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرد تا با توجه به شرایط، ابزار مناسب برای حمایت را انتخاب و وارد عمل شود. هرچند اکثر بحث‌هایی که پیرامون مسئولیت حمایت صورت می‌گیرد، حول محور دوم این مسئولیت متمرکز شده‌اند، اما مسئولیت خود کشورها در حفاظت از مردم خود در اولویت قرار دارد (Ghaderi & Ghorbanniya, 2013: 205).

تعیین دولت مسئول در حمایت از مردم غزه را از دو دیدگاه می‌توان مورد بررسی و مذاقه قرار داد: از سویی قائل بودن به اشغال منطقه غزه از سوی اسرائیل و لذا مسئولیت این دولت در حمایت از مردم این منطقه و **عدم تمایل** آن در ایفای مسئولیت و از سوی دیگر قائل بودن به مسئولیت جنبش مقاومت اسلامی (حماس) به‌عنوان گروه حاکم بر نوار غزه در حمایت از مردم این منطقه و **عدم توانایی** آن در ایفای مسئولیت. البته حالت سومی نیز با محوریت مسئولیت جنبش آزادی‌بخش میهنی فلسطین (فتح) به‌عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین گروه در کنفدراسیون احزاب فلسطینی موسوم به سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) در حمایت از مردم غزه متصور است که با عنایت به اختلاف بین حماس و فتح و عدم کنترل فتح بر منطقه غزه، در محور این پژوهش قرار نمی‌گیرد؛ هرچند در صورت داشتن مصداق نیز با عنایت به **عدم توانایی** آن در ایفای مسئولیت حمایت از مردم غزه، با دیدگاه دوم پیش‌گفته متفاوت نیست.

در تشریح دیدگاه نخست – قائل بودن به اسرائیل به‌عنوان دولت مسئول در حمایت از مردم غزه- با عنایت به اینکه منطقه غزه از سال ۱۹۶۷ در اشغال اسرائیل قرار داشته، لذا قواعد کنوانسیون لاهه ۱۹۰۷، کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ و نیز قواعد عرفی بر مناسبات اسرائیل و ساکنان نوار غزه حاکم است. از سوی دیگر قطعنامه ۱۳۲۲ شورای امنیت و نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه دیوار حائل در سال ۲۰۰۴ نیز اسرائیل را به‌عنوان قدرت اشغالگر معرفی کرده‌اند (Miri Lavasani, 2010: 181) (.)

بر این اساس حتی در صورت قائل بودن به رویکرد دوم یعنی اشغال دائمی سرزمین غزه توسط اسرائیل، باز هم بر اساس مفاد ماده ۵۵ کنوانسیون چهارم ژنو^۱، اسرائیل مسئولیت تأمین نیازهای ضروری و اولیه مردم این منطقه را بر عهده دارد (Zamani & Noori, 2012: 306)؛ و همچنین مفاد ماده ۴۳ ضمیمه کنوانسیون چهارم ژنو نیز صلاحیت برقراری نظم و امنیت عمومی و سلامت مردم در سرزمین‌های اشغالی را متوجه دولت اشغالگر کرده است که با توجه به عدم تمایل و حتی نقض عمده حقوق بشر و بشردوستانه ساکنان غزه توسط اسرائیل، لذا مسئولیت حمایت سازمان ملل متحد در این خصوص موضوعیت پیدا می‌کند.

در تشریح دیدگاه دوم - قائل بودن به حماس به‌عنوان دولت مسئول در حمایت از مردم غزه- بررسی وضعیت حقوقی فلسطین از منظر حقوق بین‌الملل از اهمیت بسیاری برخوردار است. موافقت‌نامه اسلو نخستین موافقت‌نامه اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) بود که در سال ۱۹۹۳ به امضای دو طرف رسید و تشکیل حکومت خودگردان فلسطین را به‌عنوان یک نهاد اداری موقت مقرر کرد. به دنبال آن و علیرغم اینکه در «نقشه راه» تهیه شده توسط ایالات‌متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، فدراسیون روسیه و سازمان ملل متحد، بر ایجاد یک دولت فلسطینی مستقل تأکید شده بود؛ اما به دنبال تشدید اختلافات نقشه راه موصوف با شکست روبه‌رو شد (Ramazani Ghavamabadi, 2016: 3). به‌طورکلی در میان حقوقدانان در خصوص وضعیت حقوقی فلسطین اجماع نظر وجود ندارد؛ برخی موجودیت فلسطین را به‌عنوان یک دولت پذیرفته، برخی در مورد موجودیت آن به‌عنوان دولت ابراز تردید کرده و عده‌ای دیگر آن را در حال تبدیل‌شدن به یک دولت قلمداد کرده‌اند؛ عدم اجماع و تردیدی که

۱. کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو چهار سال پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان هسته اصلی حقوق بین‌الملل بشردوستانه در ژنو به تصویب رسید. کنوانسیون چهارم ژنو مربوط به حمایت از افراد غیرنظامی هنگام جنگ، مصوب ۱۲ اوت سال ۱۹۴۹ است که ایالات‌متحده آمریکا در سال ۱۹۵۵ و اسرائیل در سال ۱۹۵۱ به آن پیوستند (Zakeriyan, 2000: 35-36).

عمدتاً به فقدان اعمال قدرت مؤثر در سرزمین فلسطین بازمی‌گردد (Ramazani Ghavamabadi, 2016:5; Momtaz, 2016: 112).

جدای از فقدان اعمال قدرت مؤثر در سرزمین فلسطین به‌عنوان مبنای تردید بین‌المللی در شناسایی فلسطین به‌عنوان دولت مستقل، اختلافات و تقسیم اعمال قدرت بین حماس و فتح و ازاین‌رو عدم وجود اعمال قدرت مؤثر در فلسطین، از دیگر دلایل تردید پیش گفته است (Ramazani Ghavamabadi, 2016: 5; Salmon, 2012: 19). در این راستا و علیرغم تبدیل وضعیت فلسطین از «نهاد ناظر» به «دولت غیرعضو ناظر» در سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۲، عضویت فلسطین در سال ۲۰۱۱ در یونسکو به‌عنوان «دولت عضو» و همچنین الحاق به کنوانسیون‌های بین‌المللی چندجانبه، اما از سویی به دلیل فقدان اعمال قدرت مؤثر در سرزمین فلسطین و به‌ویژه فقدان اقتدار عالی و اختلاف بین فتح و حماس و از سوی دیگر احراز اسرائیل به‌عنوان قدرت اشغالگر و دولت مسئول در منطقه غزه؛ قائل بودن به دیدگاه دوم در شناسایی دولت مسئول در محاصره ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل قابلیت تحقق نداشته و حتی به فرض تحقق نیز عدم توانایی حماس یا فتح در ایفای نقش به‌عنوان دولت مسئول، «مسئولیت حمایت» ثانویه توسط جامعه بین‌المللی ایجاب می‌شود.

بنابراین در احصا دولت مسئول در محاصره ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل، دیدگاه اول با عنایت به احراز اشغالگر بودن این دولت موضوعیت می‌یابد که با توجه به عدم تمایل اسرائیل در ایفای مسئولیت حمایت از مردم غزه و حتی نقض عمده حقوق بشر و بشردوستانه مردم این منطقه، مسئولیت حمایت سازمان ملل متحد در این خصوص موضوعیت پیدا می‌کند و دکترین مسئولیت حمایت از مبنای حقوقی لازم جهت واکنش بین‌المللی به‌ویژه توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد در حمایت از مردم غزه و علیه اقدام‌های اسرائیل برخوردار است.

با عنایت به مطالب فوق‌الذکر و وجود مبنای قانونی صریح در راستای کاربست دکترین مسئولیت حمایت در دفاع از ساکنان منطقه غزه با توجه به موارد گسترده و

فاحش نقض حقوق بشر و حقوق بین‌المللی بشردوستانه در نتیجه تجاوز اخیر اسرائیل به غزه، تاکنون هیچ اقدام عملی مؤثری بر مبنای دکترین مذکور از سوی سازمان ملل متحد (مجمع عمومی و شورای امنیت) صورت نگرفته و ارزیابی عملکرد این دو نهاد، به‌استثنای برگزاری نشست مجمع عمومی و صدور یک قطعنامه وقفه بشردوستانه از سوی شورای امنیت، اقدام مؤثر و عملی دیگری را نشان نمی‌دهد. در خصوص لزوم اقدام سازمان ملل متحد، بند ۱۳۹ بیانیه پایانی اجلاس سران سال ۲۰۰۵، اقدام‌هایی در قالب فصل ششم (حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات)، هشتم (ترتیبات منطقه‌ای) و حتی هفتم منشور را برای اعمال مسئولیت بین‌المللی در نظر گرفته است. در این بند شورای امنیت مسئول اقدام «قاطع»^۱ و «به‌موقع»^۲ جهت ممانعت از وقوع یا تداوم نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاک‌سازی قومی و جنایات علیه بشریت در نظر گرفته شده است. از سوی دیگر علاوه بر شورای امنیت، بر ضرورت توجه هر چه بیشتر مجمع عمومی برای جرائم چهارگانه مذکور نیز تأکید شده است؛ بنابراین می‌توان بحران اخیر غزه را آزمونی دانست که دکترین مسئولیت حمایت سازمان ملل متحد، به‌رغم وجود زمینه‌ها و پیش‌شرط‌های حقوقی لازم، نتوانست از آن سربلند بیرون بیاید.

در ادامه و در بررسی چرایی عدم تحقق دکترین مسئولیت حمایت سازمان ملل متحد در بحران اخیر غزه علیرغم وجود زمینه‌های حقوقی، تلاش می‌شود تا با بهره‌گیری از نظریه رئالیسم تهاجمی و مفروضات بنیادین آن در راستای آزمون فرضیه پژوهش گام برداشت.

۳. مناسبات قدرت و دکترین مسئولیت حمایت

در ادامه با عنایت به چارچوب نظری پژوهش و شناسایی دولت مسئول، تلاش خواهد شد تا ابتدا نظم حاکم بر روابط بین‌الملل در مقطع کنونی و بازتاب ساختار

1. Decisive
2. Timely

سلسله‌مراتبی قدرت در ساختار و عملکرد سازمان ملل متحد واکاوی شده و در انتها چرایی عدم تحقق دکترین مسئولیت حمایت در مناصحه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل مورد مذاقه قرار گیرد.

۳-۱. سازوکار قدرت حاکم بر روابط بین‌الملل (نظم بین‌المللی)

نظم بین‌المللی هرگز از ثبات و استمرار برخوردار نبوده است؛ به‌گونه‌ای که دوران فترت و گذار همواره از ویژگی‌های روابط بین‌الملل در طول تاریخ است. پدیده نظم در عرصه نظام بین‌الملل ثمره مؤلفه توزیع قدرت بوده است. از این رو، تعیین قطبیت در یک نظام، اساسی‌ترین شیوه شناسایی نوع نظم بین‌المللی است (Rekabiyan & Delavar, 2022: 248).

با وجود اجماع اندیشمندان بر نقش تعیین‌کنندگی قطبیت در ترسیم نوع نظم بین‌المللی حاکم بر روابط بین‌الملل به دلیل فراهم‌سازی امکان پیش‌بینی، اما تعیین قطبیت دوران پس از جنگ سرد محل اختلاف نظر بسیار بوده است. با فروپاشی شوروی، «نظم دوقطبی»^۱ که مهم‌ترین ویژگی آن سیطره دو ابرقدرت ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بر مناسبات روابط بین‌الملل بود، از بین رفت؛ با این حال همچنان هیچ اتفاق نظر صریحی در خصوص نظم بین‌المللی حاکم در دوران پسا شوروی شکل نگرفته است.

در این راستا، برخی واقع‌گرایان در دهه ۱۹۹۰ با استناد به مفروضات خود بر اساس نظریه موازنه قدرت، استدلال کرده‌اند که «چندقطبی»^۲ در برابر چشمان ما در حال توسعه است. بسیاری از محققین دیگر در پی نشان دادن وضعیت کاملاً «تک‌قطبی»^۳ نظم بین‌الملل بوده‌اند. با این وجود، از زمان بحران مالی سال ۲۰۰۷، برخی مطالعات استدلال کرده‌اند که نظام تک‌قطبی با محوریت ایالات متحده آمریکا روبه‌زوال است. از این رو

1. Bipolar
2. Multipolar
3. Unipolar

بسیاری از دانشگاهیان و سیاست‌گذاران بر این باورند که نظم بین‌الملل کنونی در حال چندقطبی شدن است و به دنبال توسعه داده‌هایی هستند تا این استدلال را حفظ کنند که لحظه تک‌قطبی به پایان رسیده است. با این حال، طرفداران نظم تک‌قطبی با این ادعا که نظم تک‌قطبی پایان یافته، موافق نیستند (Wallsh 2013, Krauthammer 2002/03, Varisco 2013, Zakaria 2008, Buzan & Waever 2021, Layne 2012, Beckley 2018) در ریچارد هاس در صورت‌بندی دیگری از ساختار نظام بین‌الملل بر پیچیدگی فزاینده رابطه میان انباشت قدرت و اعمال نفوذ تأکید کرده و نظام بین‌الملل را فاقد قطب دانسته و مفهوم «عدم قطبیت»^۱ را مطرح می‌کند: «در نظام بین‌المللی فاقد قطب، مراکز متعدد دارنده قدرت معنادار وجود دارند». او بر تعدد بازیگران در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای تأکید دارد (Hass, 2008: 44-47).

علیرغم عدم اجماع در خصوص نظم بین‌المللی پسا شوروی و قائل بودن به انواعی چون «چندقطبی» (Wallsh 2013, Mearsheimer 1990)، «۴+۱» (Buzan & Waver, 2021)، «تک- چندقطبی»^۲ (Huntington 1999)، «تک‌قطبی» (Wohlforth 1999, Krauthammer) و «دوقطبی جدید» (Tunsjo 2019)؛ اما واقعیت اجتناب‌ناپذیر، تعیین‌کنندگی ایالات متحده آمریکا در نظم بین‌المللی پسا شوروی است؛ به گونه‌ای که در نظم بین‌المللی فعلی به‌مثابه توزیع توانمندی‌ها به‌صورت سلسله مراتبی، همواره ایالات متحده آمریکا از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است.

اگرچه برخی نظریه‌پردازان سیاسی از جمله فرانسیس فوکویاما (نظریه پایان تاریخ)، رابرت گلبین، جوزف نای، رابرت کوهن و رابرت کاکس (نظریه هژمون جهانی)، بر تداوم نظم تک‌قطبی تأکید داشته و آن را دائمی معرفی می‌کنند (Naeimi, Mirkooshesh & Mohammadzadeh, 2019: 245)؛ اما وجود برخی بازیگران قدرتمند و تا حدی تعیین‌کننده در کنار ایالات متحده آمریکا واقعیتی انکارناپذیر است. در عین حال، اگرچه

1. Non-polarity
2. Single Multipolar

نمی‌توان توانمندی و رشد فزاینده و روزافزون سایر قدرت‌هایی چون جمهوری خلق چین، فدراسیون روسیه، اتحادیه اروپا و برخی دیگر از کشورها و ظرفیت آن‌ها در تغییر نظم حاکم بر روابط بین‌الملل را نادیده گرفت، اما همچنان ایالات متحده آمریکا به‌مثابه قطبیت در بسیاری از ابعاد قدرت نقشی تعیین‌کننده دارد. لذا ساختار کنونی نظام بین‌الملل یعنی وجود یک ابرقدرت (ایالت متحده آمریکا) در کنار چند قدرت بزرگ (اتحادیه اروپا، چین، روسیه، بریتانیا و ژاپن) همچنان در آینده کوتاه‌مدت تداوم خواهد داشت و منازعات سایر قدرت‌ها با ایالات متحده آمریکا، اگرچه بسیاری از پدیده‌های جهانی از جمله جهانی‌شدن و یا شیوه‌های حکمرانی را تحت تأثیر قرار خواهد داد، اما سبب دگرگونی یا تسهیل دگرگونی ساختار نظام بین‌الملل نخواهد شد (Kooliyaei, Ravanbad & Haghighi, 2023:117).

هرچند دیدگاه نگارنده منطبق با شرایط کنونی حاکم بر روابط بین‌الملل بیشتر منطبق با صورت‌بندی ریچارد هاس مبتنی بر عدم قطبیت و وجود «مراکز متعدد دارنده قدرت معنادار» (قدرت‌های برتر یا قدرت‌های بزرگ) در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای است؛ لیکن ایالات متحده آمریکا به دلیل برخورداری از برتری قدرت در ابعاد گوناگون، حتی در نظم بین‌المللی مبتنی بر عدم قطبیت نیز واجد جایگاه برجسته‌ای در تعیین مناسبات حاکم بر روابط بین‌الملل است.

لذا با لحاظ کردن ایالات متحده آمریکا به‌مثابه قدرت برتر در نظم فعلی حاکم بر روابط بین‌الملل و با نظر داشت مفروضات رئالیست‌های تهاجمی، این کشور مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل را فرصتی در راستای پیشینه‌سازی قدرت خود در برابر دیگر قدرت‌های برتر تلقی کرده و با احاله مسئولیت به شریک منطقه‌ای خود از یکسو و حمایت از آن در پرتو بهره‌گیری از حق وتو در سازمان ملل متحد از سوی دیگر، تلاش می‌کند هم‌جهت با کنترل و رفع بحران، مانع قدرت‌یابی سایر قدرت‌های بزرگ و شرکا منطقه‌ای آنان شود.

۲-۳. سازمان ملل متحد و ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در نظام بین‌الملل

اگرچه «جامعه ملل»^۱ و «سازمان ملل متحد»^۲ در بین چندین هزار سازمان بین‌المللی، به لحاظ کمیت و کیفیت کنشگری در تاریخ روابط بین‌الملل، برجسته‌ترین بوده و هر دو بازتاب شرایط سیاسی دوران شکل‌گیری خود هستند، اما سازمان‌های بین‌المللی به‌طور عام نیز محصول منازعات قدرت و فعل‌وانفعالات سیاسی‌اند (Sajjadpoor, 2013:10). تعریف سازمان‌های بین‌المللی به‌مثابه: «طریقه برگزاری و استقرار روابط دیپلماتیک توسط نهادهای نسبتاً دائمی که صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های خود را از دولت‌های عضو دریافت می‌کنند و کشورهای عضو، اهدافی را به این‌گونه تشکیلات پیشنهاد می‌کنند» (Ghafoori, 2004:24)، جامع‌ترین و دقیق‌ترین تعریفی است که ماهیت واقعی این قبیل نهادها را علیرغم پذیرش نقش و جایگاه آن‌ها به‌عنوان یکی از اشخاص مهم حقوق بین‌الملل هویدا می‌سازد. تعریف پیش گفته واجد دو نکته بسیار مهم است: ۱. «پیشنهاد هدف و خط‌مشی»^۳ و ۲. «دادن اختیارات و مسئولیت‌ها» که همگی از جانب کشورهای عضو - قدرت‌های برتر - صورت می‌پذیرد. بدیهی است که هر یک از هدف‌ها و خط‌مشی‌های پیشنهادشده توسط دولت‌های عضو، ابتدا در جهت منافع ملی خود است، سپس منافع ملی دول دوست و آنگاه احیاناً منافع بشریت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ضرورت امنیت دسته‌جمعی بیش‌ازپیش آشکار شد. درواقع، جامعه بین‌الملل به پیچیدگی‌های مسائل مربوط به صلح و امنیت بین‌الملل پی برد که برای تحقق آن نیازمند عملکردهای چندجانبه و پیچیده نیز خواهد بود. سازمان ملل به‌عنوان سازمانی جهانی که مسئولیت بین‌المللی نیز دارد به دنبال ایجاد سازوکارهایی حقوقی - سیاسی بود که بتواند دکترین امنیت دسته‌جمعی را اجرا کند (Aliakbari Maranto, 2020:142). نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که نمی‌توان

1. League of Nations
2. United Nations
3. Policy

نقش و کارکرد این نهادها را بدون در نظر گرفتن ترتیبات حاکم بر روابط بین‌الملل تحلیل کرد و این دو همواره در تأثیری متقابل و در راستای تقویت یکدیگر مبتنی بر منافع و اهداف قدرت‌های بزرگ حرکت کرده‌اند. در این راستا، سازمان ملل متحد و به‌ویژه شورای امنیت به‌عنوان متولی اصلی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تحت تأثیر منافع قدرت‌های بزرگ قرار دارد. در واقع بر اساس چارچوب نظری این مقاله، سازمان ملل متحد نه به‌عنوان نهاد تأمین‌کننده امنیت دسته‌جمعی، بلکه به‌مثابه ابزاری در اختیار قدرت‌های بزرگ برای اجابت درخواست‌های آنان تلقی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که حتی می‌توان اذعان کرد که حقوق بین‌الملل همواره در اختیار منافع قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده آمریکا قرار دارد (Aliakbari Maranto, 2020: 144). از منظر چارچوب نظری پژوهش نیز رئالیست‌های تهاجمی همانند سایر نحله‌های رئالیسم، معتقدند که دولت‌ها کنشگران اصلی نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند و سازمان‌های بین‌المللی نیز به‌عنوان ابزاری در دست آن‌ها و در جهت افزایش منافع (به‌خصوص قدرت) آن دولت‌ها است. در نتیجه جایگاه محوری در روابط بین‌الملل متعلق به دولت‌هاست و سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان متغیری وابسته به قدرت (و نه متغیر مستقل) ایفای نقش می‌کنند (Sazmand, 2008: 124). () جان مرشایمر واضع نظریه رئالیسم تهاجمی نیز معتقد است که مؤسسات تنها از قدرت حاشیه‌ای برخوردارند، به‌گونه‌ای که به عرصه‌ای برای روابط مبتنی بر قدرت کشورها تبدیل شده‌اند که بازتاب توزیع قدرت در نظام بین‌الملل هستند. به اعتقاد وی سازمان‌ها در راستای اهداف قدرت‌های بزرگ قرار دارند و بالتبع، این قدرت‌ها از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی به‌عنوان ابزار استفاده می‌کنند (Pijovic, 2012: 33). () از این رو، کشورها صرفاً به دنبال تحقق منافع ملی خود بوده و سازمان‌های بین‌المللی نیز در راستای اهداف و امنیت دولت‌ها قرار می‌گیرند و دولت‌ها به‌منظور تأمین منافع ملی و ایجاد امنیت هر چه بیشتر از مجامع بین‌المللی استفاده می‌کنند و اتحادیه‌های بین‌المللی را شکل می‌دهند (Border, 1997: 2). به‌عنوان مثال آنچه در شورای امنیت سازمان ملل متحد تضمین‌کننده است، منافع و اهداف قدرت‌های

عضو (پنج کشور دارای حق وتو) است؛ از این رو، عملکرد حقوقی این نهاد تحت تأثیر سازوکارهای قدرت یا همان نظم بین‌المللی است. در این راستا، در صورتی که جنگ تأمین‌کننده منافع قدرت‌ها باشد، هیچ محدودیتی در شروع و تداوم آن نخواهند داشت. لذا می‌توان ادعان داشت که مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل، رویکرد سازمان ملل متحد و به‌ویژه شورای امنیت، رویکردی مبتنی بر حفظ منافع قدرت‌های بزرگ در نظم بین‌المللی کنونی است.

در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، قدرت‌های بزرگ به‌طور فزاینده‌ای به عملیاتی که خارج از حوزه منافع آن‌ها انجام می‌گیرد، ابراز نارضایتی می‌کنند (Sajjadpoor & Aghamohammadi, 2015: 179). این اصل در خصوص قطعنامه‌های صادره و همچنین عملیات حفظ صلح نیز صدق می‌کند. به‌عنوان مثال، رویکرد ایالات متحده آمریکا به عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد، ترکیبی از منافع شخصی و آرمان‌های چندجانبه و یک‌جانبه‌گرایی را که همیشه مشخصه سیاست خارجی آمریکا بوده است، منعکس می‌کند (Sokolsky, 1997: 23). در واقع نقش و عملکرد سازمان ملل متحد در بحران‌ها، تابع مستقیم نقش و عملکرد قدرت‌های بزرگ به‌ویژه پنج عضو دائم شورای امنیت است و عملکرد سازمان ملل متحد از جمله شورای امنیت، بیش از آنکه در راستای اهداف و وظایف مطروحه در منشور باشد، در مسیر تأمین اهداف قدرت‌های بزرگ است و قدرت‌های بزرگ از جمله ایالات متحده آمریکا، از این نهاد به‌عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف و خواسته‌های خود استفاده کرده‌اند. از همین رو است که ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده آمریکا و از ایدئولوگ‌های اصلی جریان محافظه‌کاری در آمریکا در کتاب فرصت را دریابیم نوشت: «سازمان ملل متحد باید به یکی از اداره‌های تابعه وزارت خارجه آمریکا تبدیل شود» (Mohammadiyan, 2005: 73).

بنابراین با نظر داشت جمیع مطالب فوق‌الذکر و منطبق با مفروضات برداشت رئالیستی از قدرت، شاهد تسری نظم حاکم بر روابط بین‌الملل و ساختار سلسله‌مراتبی

قدرت به درون سازمان‌های بین‌المللی هستیم؛ به‌گونه‌ای که نگرش و عملکرد سازمان‌های بین‌المللی نسبت به رخدادها، منازعات و اتفاقات حادث‌شده در فضای روابط بین‌الملل، تابعی از نگرش و عملکرد قدرت‌های بزرگ نسبت به رخدادها، منازعات و اتفاقات حادث‌شده در فضای مذکور است. این مهم به‌ویژه در خصوص سازمان ملل متحد نیز در پرتو برخورداری پنج قدرت از حق وتو در شورای امنیت که متولی اصلی حفظ صلح و امنیت جهانی است قابل مشاهده است. مؤسسان سازمان ملل متحد با مدنظر قرار دادن عدم انطباق مناسبات قدرت حاکم بر جامعه ملل با توزیع قدرت در صحنه جهانی به‌منزله یکی از دلایل عمده شکست یا عدم موفقیت کامل آن، تلاش کردند تا در پرتو بازتاب سازوکارهای قدرت بیرونی در درون ساختار سازمان ملل متحد بر این نقیصه فائق آمده و به‌ظاهر تعهد بیشتر قدرت‌های بزرگ نسبت به حفظ صلح و امنیت جهانی را موجب شوند؛ تعهدی که در عمل سازمان ملل متحد را به‌مثابه ابزاری جهت تحقق منافع ملی و خواسته‌های قدرت‌های بزرگ تنزل داده است.

۳-۳. حمایت‌گری ایالات متحده آمریکا در قبال اسرائیل و عدم تحقق دکترین

مسئولیت حمایت

آبراهام بن زوی^۱، استاد دانشگاه تل‌آویو^۲ در کتاب خود با عنوان دهه گذار: آیزنهاور، کندی و ریشه‌های اتحاد آمریکا- اسرائیل^۳ به مفاد نامه‌ای^۴ از جان فاستر دالاس^۵، وزیر خارجه وقت آمریکا در سال ۱۹۵۸ خطاب به دیوید بن گوریون^۶ اشاره می‌کند که بیان می‌دارد: «مسئله اصلی... نیاز فوری برای تقویت قدرت نظام بین‌الملل و عدالت

1. Abraham Benzavi

2. Tel Aviv University

3. Decade of Transition: "Eisenhower, Kennedy, and Origins of the American- Israeli Alliance".

4. Dulles letter of 1 August 1958, Quoted in Benzavi, p. 59.

5. John Foster Dulles

6. David Ben- Gurion

(بین‌المللی) در مقابل نیروهای مخالف قانون و طرفدار نابودی است که هم‌اکنون در خاورمیانه مشغول به فعالیت هستند. ما بسیار خوشحال هستیم که اسرائیل در این هدف، با ما اشتراک نظر دارد» (J.Libert,1998:49). فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد از یکسو و طلیعه نظم نوین جهانی به‌زعم ایالات‌متحده آمریکا و تلاش این کشور برای بازتعریف موقعیت خود از سوی دیگر؛ باعث شد تا ایالات‌متحده آمریکا برای حفظ برتری و موقعیت جهانی خود در قرن بیست‌ویک میلادی، در کنار سایر اقدام‌ها، مشارکت با قدرت‌های منطقه‌ای و درجه دوم و تثبیت و گسترش نقش سازمان‌های بین‌المللی را سرلوحه اقدام‌های خود قرار دهند.

در این راستا با پایان یافتن دوران قیمومیت انگلیس بر فلسطین، ایالات‌متحده آمریکا به ریاست جمهوری ترومن با ابراز همدردی با یهودیان به دلیل رنج تاریخی آن‌ها (کشتار جمعی یهودیان توسط هیتلر) وارد منازعه فلسطین و اسرائیل شده و همراه با یهودیان ندای تشکیل «وطن ملی یهود» را سر داد. در اولین گام، ترومن، طرح تقسیم فلسطین به سه منطقه یهودی، فلسطینی و بی‌طرف یا بین‌المللی را به سازمان ملل متحد پیشنهاد داد که علیرغم تصویب آن به دلیل مخالفت جامع اعراب محقق نشد. سرانجام پس از کش و قوس‌های فراوان، ترومن در مارس ۱۹۴۸ طرح برپایی اسرائیل در فلسطین را تأیید و آن را به رسمیت شناخت و در نهایت در ماه مه ۱۹۴۹ با حمایت ایالات‌متحده آمریکا، اسرائیل به عضویت سازمان ملل درآمد و از آن زمان به بعد آمریکا قاطعانه متعهد به حمایت از اسرائیل شد (Jafari,2000:217)؛ بنابراین مساعدت اولیه آمریکا در شکل‌گیری و موجودیت اسرائیل را نمی‌توان کتمان کرد. در حقیقت بدون حمایت آمریکا، اسرائیل نمی‌توانست موجودیت پیدا کند. حمایت و شناسایی پرزیدنت ترومن^۱ در آخرین دقیق در مقابل خواست و باوجود مخالفت وزارت امور خارجه آمریکا صورت گرفت (J.Libert,1998:47). از این رو درک منطق حاکم بر روابط فی‌مابین

1. Harry S. Truman

ایالات متحده آمریکا و اسرائیل در مراحل مختلف از جمله مرحله تأسیس ۱۹۵۳-۱۹۴۸، مرحله پیمان و اتحاد ۱۹۷۶-۱۹۶۲، مرحله پیمان راهبردی ۱۹۸۸-۱۹۷۷ و مرحله نجات اسرائیل ۱۹۸۹ تاکنون (Ebrahimi, 2010: 30-32)، در فهم حمایتگری این کشور نسبت به اسرائیل می‌تواند بسیار تعیین‌کننده باشد. از این رو و در راستای درک منطق حاکم بر روابط بین آمریکا و اسرائیل، توجه به این مقوله ضروری است که در بررسی اتحادها^۱ و ائتلاف‌های بین‌المللی ملاحظه می‌شود که این موارد عمدتاً در طول تاریخ روابط بین‌الملل در راستای خواسته‌ها و اهداف قدرت‌های بزرگ شکل گرفته‌اند (Ghavam, 2004: 396) و از طرف دیگر، وجود تهدیدات و یا دشمنان مشترک نیز مبنای بسیاری از اتحادها بوده‌اند (Holsti, 1988: 101-103). از همین رو، روابط گام‌به‌گام آمریکا و اسرائیل از بدو تأسیس این کشور به تدریج توسعه یافته و به روابط استراتژیک و ویژه تبدیل شده است. در بررسی دلایل رابطه ویژه، منحصربه‌فرد و در واقع اتحاد استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل، در کنار عوامل تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک و همچنین تأثیر لابی‌های یهودی، اما علت اصلی را باید در وجود منافع استراتژیک مشترک و متقابل در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی بین دو کشور و همچنین تنگناهای امنیتی اسرائیل در منطقه از قبیل خنثی‌سازی و مهار بنیادگرایی و جنبش‌های رادیکال در منطقه، امنیت انرژی منطقه خاورمیانه، فرآیند صلح خاورمیانه، طرح خاورمیانه بزرگ، همکاری مشترک اطلاعاتی-امنیتی، همکاری هسته‌ای و فروش تسلیحات و ... جستجو کرد (Jafari, 2012: 155-185 and Jafari & Dadpanah, 2012: 94-105) که با عنایت به مفروضات چارچوب نظری پژوهش - رئالیسم تهاجمی - منطق استراتژیک حاکم بر روابط بین ایالات متحده آمریکا و اسرائیل در راستای بیشینه‌سازی قدرت ایالات متحده آمریکا در برابر سایر قدرت‌های بزرگ قابل تفسیر است.

تورقی بر فهرست موافقت‌نامه‌ها و تفاهمات میان ایالات متحده آمریکا و اسرائیل

شامل یادداشت تفاهم همکاری استراتژیک میان دولت‌های ایالات متحده آمریکا و اسرائیل ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱، موافقت‌نامه همکاری مشترک در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی میان دولت‌های ایالات متحده آمریکا و اسرائیل ۲۱ آوریل ۱۹۸۸، بیانیه همکاری استراتژیک ایالات متحده آمریکا و اسرائیل ۳۰ آوریل ۱۹۹۶، قراردادهای تسلیحاتی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل (Published in the Journal of Regional Studies 2000, second year, second issue)، قراردادهای هسته‌ای ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، قرارداد همکاری نظامی بین ایالات متحده آمریکا و اسرائیل (۱۹۶۷)، قرارداد سیستم ماهواره‌ای هشداردهنده موشکی بین ایالات متحده آمریکا و اسرائیل (۱۹۹۷)، توافق کمک نظامی ایالات متحده آمریکا به اسرائیل (بزرگ‌ترین تعهد نظامی آمریکا به یک کشور) و جمع‌کنندگی از این قبیل موارد، حاکی از پیوند وثیق استراتژیک فی‌مابین دو کشور و به‌عبارتی دیگر تعهد ایالات متحده آمریکا نسبت به حمایت‌گری از اسرائیل به‌منزله شریک منطقه‌ای در نظام احاله مسئولیت شکل‌گرفته در منطقه خاورمیانه است.

حمایت‌گری ویژه‌ای که بر طبق گزارش کنگره آمریکا، میزان کمک‌هایی که این کشور از سال ۱۹۶۰ تاکنون به اسرائیل ارائه کرده است، بالغ بر ۱۵۰ میلیارد دلار برآورد شده است. همچنین به گزارش وبگاه وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا، در حوزه‌های کمک و همکاری امنیتی، صلح و همکاری منطقه‌ای، پیوندهای اقتصادی (سالانه بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار) در پرتو قراردادهایی چون قرارداد تجارت آزاد آمریکا و اسرائیل (۱۹۸۵)، قرارداد نفتی آمریکا و اسرائیل (۱۹۷۹)، برنامه توسعه همکاری آمریکا و اسرائیل (۱۹۸۸)، قرارداد رسمی ایالت‌های آمریکا با اسرائیل (۱۹۹۷)، قرارداد تجارت تولید کشاورزی آمریکا و اسرائیل (۲۰۰۴)، قرارداد همکاری علمی و تکنولوژی آمریکا و اسرائیل (۲۰۰۴)، قرارداد همکاری انرژی آمریکا و اسرائیل (۲۰۰۵) و مواردی از این قبیل، پیوندهای آموزشی و فرهنگی نیز این شراکت همواره رو به ترقی بوده است. شراکت ریشه‌داری که یکی از آخرین نمودهای آن، تلاش جهت تدوین و امضاء پیمان دفاعی متقابل میان ایالات متحده آمریکا و اسرائیل است (Official website of the United

(States Government, 2023). همچنین ترکیب بازدارندگی و تهاجمی (پیشدستانه) به‌مثابه استراتژی نظامی اسرائیل و آمریکا علیه دولت‌های منطقه خاورمیانه بر اساس نظریه موازنه تهدید^۱ استفن والت^۲، همکاری هسته‌ای و تسلیحاتی این دو کشور را نیز ایجاب کرده است (Jafari, 2012:2-3). از سوی دیگر و در کنار سایر حوزه‌های همکاری بین ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، همکاری نزدیک این دو کشور در سازمان‌های بین‌المللی نیز نمود بسیاری دارد و تاکنون در موارد بسیار زیادی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و سایر نهادهای وابسته به این سازمان، قطعنامه‌هایی در محکومیت اقدام‌های اسرائیل ابتکار شده که همواره به دلیل وتوی آمریکا بلااثر شده است. لذا یکی از ابعاد اصلی حمایت آمریکا از اسرائیل در سال‌های اخیر، حمایت از این کشور در سازمان‌های بین‌المللی مختلف است. شایان توجه است که منطق رئالیستی رویکرد ایالات متحده آمریکا نسبت به سازمان‌های بین‌المللی صرفاً محدود به حمایت از اسرائیل نیست؛ در واقع بررسی وضعیت ایالات متحده آمریکا نسبت به موافقت‌نامه‌ها و منابع حقوق بین‌الملل بشردوستانه، به‌ویژه کنوانسیون‌های ژنو، حاکی از این است که مشارکت آمریکا در برخی از توافق‌نامه‌های مربوطه و عدم مشارکت در برخی دیگر، با توجه به اصلی به نام منافع ملی صورت پذیرفته و تفسیر می‌شود. لذا این کشور مشارکت در مسائل انسان دوستانه را تنها در قالب ارزیابی نتایج مثبت و منفی آن برای منافع ملی خاص خویش موردتوجه قرار می‌دهد (Zakeriyan, 2000:40). جمیع چارچوب‌های همکاری پیش گفته، از طرفی مؤید اتحاد استراتژیک میان ایالات متحده آمریکا و اسرائیل و از سوی دیگر تعهد ایالات متحده آمریکا نسبت به حمایتگری از اسرائیل به‌عنوان شریک منطقه‌ای خود در نظام احاله مسئولیت شکل گرفته در منطقه خاورمیانه به‌منظور پیشینه‌سازی قدرت خود در برابر سایر رقبا است؛ مقوله‌ای که دلایل عدم امکان توسل به دکترین مسئولیت حمایت از سوی سازمان ملل متحد را در دفاع از

1. Balance of Threat
2. Stephen Walt

مردم غزه علی‌رغم وجود مبانی قانونی صریح را نیز باید در پرتو آن جستجو کرد. باوجود قدمت حمایتگری ایالات متحده آمریکا نسبت به اسرائیل، اما آنچه در سال‌های گذشته ماهیت این روابط و جانب‌داری آمریکا نسبت به اسرائیل را تغییر داده است، اشاعه این حمایت به سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه سازمان ملل متحد و تلاش‌های شورای امنیت در محکوم‌سازی اقدام‌های اسرائیل است که همواره با سد محکمی به نام وتوی ایالات متحده آمریکا روبه‌رو شده است؛ بنابراین با تداوم شرایط فعلی دل بستن به دکترین مسئولیت حمایت در راستای دفاع از مردم غزه، سرابی بیش نخواهد بود.

فرجام سخن

دکترین مسئولیت حمایت در واکنش به ضعف، شکنندگی و عدم برخورداری حقوق بین‌الملل از ضمانت اجراهای مؤثر در تعامل و تقابل با سیاست بین‌الملل مبتنی بر مفاهیم امنیت انسانی و مداخله بشردوستانه تئوریزه شده است. در این راستا، علی‌رغم مبنای قانونی صریح این دکترین به‌منظور کاربست آن در حمایت از مردم غزه پیرو مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل با عنایت به تعیین دولت مسئول و عدم تمایل آن در ایفای مسئولیت حمایت از مردم غزه و حتی نقض عمده حقوق بشر و بشردوستانه مردم این منطقه و موضوعیت یافتن مسئولیت حمایت سازمان ملل متحد، عدم تحقق دکترین مسئولیت حمایت در بحران اخیر غزه و عدم رخداد هرگونه اقدام عملی مؤثر بر مبنای طرح مذکور از سوی سازمان ملل متحد در حمایت از مردم غزه، به‌مثابه پرسش اصلی پژوهش پیش رو وجهه همت قرار گرفت.

در پرتو آزمون فرضیه پژوهش مبنی بر اینکه مناسبات و سازوکارهای قدرت حاکم بر نظام بین‌الملل، عدم امکان توسل به دکترین مسئولیت حمایت از سوی سازمان ملل متحد در قبال ساکنان غزه را موجب شده است؛ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تسری ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در نظام بین‌الملل به درون سازمان ملل متحد به‌ویژه در پرتو حق وتو، استفاده ابزاری ایالات متحده آمریکا از سازمان ملل متحد به‌منظور

بیشینه‌سازی قدرت و مداخلات و منافع منطقه‌ای آن در خاورمیانه و حمایت‌گری این کشور نسبت به اسرائیل، ناکارآمدی و عدم امکان تحقق دکترین مسئولیت حمایت در بحران اخیر غزه را موجب شده است. از این رو، ایالات متحده آمریکا ضمن مغتنم شمردن مخاصمه ۲۰۲۳ حماس - اسرائیل به مثابه فرصتی جهت بیشینه‌سازی قدرت و تضمین بقا و امنیت خود، هم‌راستا با مناسبات و سازوکارهای قدرت حاکم بر روابط بین‌الملل، با احاله مسئولیت به شریک منطقه‌ای خود، تلاش می‌کند هم‌جهت با کنترل و رفع بحران، مانع قدرت‌یابی سایر قدرت‌های بزرگ و شرکا منطقه‌ای آنان شود؛ بنابراین هم‌راستا با اتحاد استراتژیک میان ایالات متحده آمریکا و اسرائیل و از سوی دیگر تعهد ایالات متحده آمریکا نسبت به حمایت‌گری از اسرائیل به‌عنوان شریک منطقه‌ای خود در نظام احاله مسئولیت شکل گرفته در منطقه خاورمیانه به‌منظور بیشینه‌سازی قدرت خود در برابر سایر رقبا و با تسری نظم حاکم بر روابط بین‌الملل و ساختار سلسله‌مراتبی قدرت به درون سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، موجبات نادیده گرفتن و عدم امکان توسل به دکترین مسئولیت حمایت از سوی سازمان ملل متحد را در دفاع از مردم غزه علیرغم وجود مبانی قانونی صریح موجب شده است که با تداوم شرایط فعلی و سایه مناسبات قدرت بر دکترین مسئولیت حمایت، همچنان باید شاهد ذبح دکترین مسئولیت حمایت در قربانگاه حمایت‌گری آمریکا از اسرائیل باشیم.

References

- Ajili, H., and Rezaei, N. (2018). Defensive and Offensive Realism (A Theoretical Framework for the Analysis of Persian Gulf Events, *National Security Quarterly*, 8 (27), 165-198 [In Persian].
- Asadi, A. (2010). Realism and Competing Approaches to Foreign Policy, *A Quarterly Journal of Strategy*, 56, 223-252 [In Persian].
- Abedini Kashkooieyeh, H., Masoudniya, H., and Goodarzi, M. (2022). America's Foreign Policy towards Iran in the Era of Obama and Trump (based on the Theory of Mearsheimer's Offensive Realism and Waltz's Defensive Realism), *Specialized Scientific Quarterly of Iranian Political Research*, 9 (34), 7-23 [In Persian].

- Abdkhodaei, M and Rahiminezhad, M. (2018). America's 40-year strategies against the Islamic Republic of Iran, *Islamic Revolution Studies Quarterly*, 15 (55), 165-184 [In Persian].
- Aliakbari Maranto, M. (2020). Investigating the legal performance of the Security Council in the imposed war: the predominance of the interests of great powers over international law, *Scientific Quarterly Journal of Sacred Defense Studies*, 6 (1), 141-161 [In Persian].
- Babaei Mehr, A., and Ebrahimi Erami, K. (2014). The role of the Security Council in the doctrine of the responsibility to protect, *International Studies Quarterly*, No. 42, 147-168 [In Persian].
- Boleslaw Boczek, R. (1996). *The International Law Dictionary*, Tehran: Ganj Danesh Library Publications [In Persian].
- Buzan, B., and Waver, O. (2021). *Regions and Powers (The Structure of International Security)*, Tehran: Research School of Strategic Studies [In Persian].
- Buzan, B., Waever, O. (2021). *Regions and Powers: The Structure of International Security*, Translator Rahman Ghahramanpour, Third Edition, Institute for Strategic Studies. [In Persian].
- Beckley, M. (2018). *Unrivaled: why America will remain the world's sole superpower*, Cornell University Press.
- Bordner, Bruce (1997). Rethinking Neorealist Theory: Order within Anarchy, (28/12/2023) at: <http://brucebordner.com>.
- Dadandish, P. (2012). The Events of Libya and the Doctrine of the Responsibility of Protection, *Strategy Quarterly*, 21(6), 169-192 [In Persian].
- Ebrahimi, N. (2010). United States of America's Semantic-Strategic Ties and Commitments with Israel, *Regional Studies Quarterly (Israel Studies - American Studies)*, 3 (11), 25-47 [In Persian].
- Evans, G., et al (2001). *The Responsibility to Protect: Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty*, (28/11/2023) at: <http://responsibilitytoprotect.org/ICISS%20Report.pdf>.
- Evans, G. (2008). *The Responsibility to Protect: Ending Mass Atrocity Crimes Once and For All*, Washington D.C, Brooking Institution Press.
- Fathi, F. (2020). Investigating and Analyzing the Requirements of Aggressive Realism with a Comparative View of Neorealism Theory, *Ghanoonyar*, 4 (15), 823-854 [In Persian].
- Ghafoori, M. (2004). *International Organizations*, Tehran: Samt [In Persian].
- Ghavam, A. (2004). *Principles of Foreign Policy and International Politics*, Tehran: Samt [In Persian].

- Ghaderi, S., and Ghorbanniya, N. (2013). The Doctrine of the Responsibility to Protect and trying to deal with Human Disasters, *Foreign Relations Quarterly*, 5 (1), 199-234 [In Persian].
- Huntington Samuel, P. (1999). The Lonely Superpower, *Foreign Affairs*, Vol 2, pp.35-49.
- Haass, R. (2008). The Age of Non-polarity: What will - Follow U.S. Dominance, *Foreign Affairs*. 87(3).
- Holsti, Jaakko, K. (1988). *International Politics: A Framework for Analysis*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice- Hall.
- Official website of the United States Government (2023). U-S Relations with Israel, (24/12/2023) at: <https://www.state.gov/u-s-/relations-with-israel-2>.
- Jafarinezhad, M., and Modabadi, F. (2014). The Impact of Iran's Nuclear Program on the Regional Security System of the Middle East (Persian Gulf) with an Emphasis on the Theory of Offensive Realism, *International Political Research Quarterly*, No. 20, 207-227 [In Persian].
- Jafari, A. (2012). Nuclear-Weapon Cooperation and Strategic Alliance between America and Israel, *Islamic World Studies Quarterly*, No. 1, 1-16 [In Persian].
- Jafari, A. (2000). The New Role of the United States of America in the Arab-Israeli conflict, *Middle East Studies Quarterly*, 7 (2), 179-224 [In Persian].
- Jafari, A. (2007). The Theory of Neorealism and the Strategic Alliance between America and Israel, *Law and Political Science Quarterly*, 2 (6), 105-135 [In Persian].
- Jafari, A., and Dadpanah, M. (2012). The States of America opposition of the United to Iran's nuclear knowledge and Israel's security, *political and international research Quarterly*, 4 (10), 90-109 [In Persian].
- Libert, R. (1998). American-Israeli Relations after 50 years, *Regional Studies Quarterly (Israel Studies - American Studies)*, 2 (2), 45-56 [In Persian].
- Jafari, A. (2012). Explaining the Factors and Goals of the Strategic Alliance between America and Israel in the Middle East Region, *Geopolitics Quarterly*, 8 (2), 153-191 [In Persian].
- Krauthammer, C. (2002/03). The Unipolar Moment Revisited, *The National Interest*, 70 (1), 5- 17.
- Kooliyaei, H., and Ravanbad, A., and Haghighi, A. (2023). Explaining the Change in the Structure of the International System against the Islamic Republic of Iran, *Quarterly Journal of Political and International Research*, 14 (55), 103-121 [In Persian].
- Layne, C. (2012). This Time It's Real: The End of Unipolarity and the Pax Americana, *International Studies Quarterly*, 56(1), 203-213.

- Miri Lavasani, S. (2010). Examining the Genocide in Gaza by Looking at International Human Rights Documents, at Bigdeli, S. (2010). *Legal aspects of Israel's war against Gaza*, Tehran: Publications of Imam Sadiq University [In Persian].
- Mohammadiyan, H. (2005). The Consequences of America's Hegemony and Unilateralism in the Discussion of Increasing the Members of the UN Security Council, *Strategy Quarterly*, 13 (4), 67-77 [In Persian].
- Momtaz, D. (2016). *La controverse sur le statut de la Palestine*, Koninklijke Brill NV, 102-115.
- Mearsheimer, J. (2009). *The Tragedy of Great Power Politics*, Gholam Ali Ghegenizadeh, Tehran: Center for Political and International Studies [In Persian].
- Mearsheimer, J. (2019). Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order, *International Security*, 43(4).
- Mearsheimer, J. (1990). Back to the Future: Instability in Europe After the Cold War, *International Security*, 15(1), 5-56.
- Naeimi, A., and Mirkooshesh, A., and Mohammadzadeh, A. (2019). Scenario planning of the Future International Order in the years leading to 2030 AD, *Political Studies Quarterly*, 12 (45), 241-262 [In Persian].
- Paris, R. (2001). Human Security Paradigm Shift or Hot Air? *International Security*, 26(2), (fall), 87-102.
- Pijovic, N. (2012). The Relative Gains Theorem and the Stalling United Nations Security Council Membership Reform, *Alternatives: Turkish Journal of International Relations*, 11(4), 32-41.
- Robert J. L. (1998). The U.S- Israeli Relations After 50 years, *Israel Affairs*, 5(1), 26-19.
- Ramazani Ghavamabadi, M. (2016). From Recognizing the Palestinian State to Membership in the International Criminal Court, *Research Government Quarterly*, 2 (7), 1-39 [In Persian].
- Rakabiyani, R., and Dalavar, H. (2022). The Current State of the International Order: Future Trends and its Consequences for the Islamic Republic of Iran, *International Studies Quarterly*, 19 (1), 247-269 [In Persian].
- Sokolsky Joel, J. (1997). *The Americanization of Peacekeeping: Implications for Canada Martello Papers*, 17, Kingston: Centre for International Relations, Queens University.
- Salmon, J. (2012). La qualité d'Etat de la Palestine, *RBDI*, Tome 1, 13-40.
- Sazmand, B. (2008). Studying International Organizations from a Theoretical Perspective, *Politics Quarterly*, 38 (2), 119-139 [In Persian].
- Sajjadpoor, M., and Aghamohammadi, Z. (2015). The Security Council, Great Powers and United Nations Peacekeeping Operations: Conceptual

- Frameworks and Operational Functions, *Afagh Security Quarterly*, 8 (28), 161-188 [In Persian].
- Sajjadpoor, M. (2013). Great Powers and International Organizations; The Nature of post-Cold War transformation, *International Organizations Quarterly*, 1 (2), 7-23 [In Persian].
- Tunsjø, Ø. (2018). *The Return of Bipolarity in World Politics*, Columbia University Press.
- Varisco, A. E. (2013). Towards a Multi-Polar International System: Which Prospects for Global Peace? *e-International Relations*.
- Wallsh, D. (2013). Syrian Alliance Strategy in the Post-Cold War Era: The Impact of Unipolarity, *The Fletcher Forum of World Affairs*, 37(2).
- Wohlforth, W. C. (1999). The Stability of a Unipolar World, *International Security*, 1 (24), 5-41.
- Zakaria, F. (2008). *The Post-American World*, New York: Norton.
- Zakeriyan, M. (2000). International Humanitarian Law: US and Israel Approaches, *Regional Studies Quarterly (Israel Studies - American Studies)*, 5 (2), 31-44 [In Persian].
- Zamani, G., and Noori, V. (2012). Gaza crisis in the scales of the Doctrine of the Responsibility of Protect, *Foreign Relations Quarterly*, 4 (3), 287-319 [In Persian].